

گفتاری دربارهٔ هنر

انواع قصه از نظر زوئنایه و هدف نویسنده

دکتر عبدالحسین فرزاد

بی عدالتی پیشگیری کند. نویسنده در این نوع قصه‌ها، سعی دارد آن بُعد از انسان را که ویژه انسان است و حیوان فاقد آن می‌باشد به او نشان دهد و او را از گرایش به نیمة حیوانیتش بازدارد.

مفهوم مهم اخلاقی دور کردن انسان از بعد حیوانی در این بیت سعدی به خوبی بیان شده است:

درون جای قُوت است و ذکر و نَفَس
تسو پنداری از بهر نان است و بس
سعدی دز این بیت ساده، ناطق بودن انسان را (در معنای اندیشه‌ور بودن) به او گوشزد می‌کند و این که انسان چون حیوان نیست که کاری جز چریدن و پر کردن شکم‌اش ندارد. ذکر، در اینجا به جای اندیشه و پندار نشسته است.

مشکلاتی که بشر از آغاز تاکنون برای خود و دیگران به وجود آورده است از انحرافی ناشی شده است که در این بیت آن را دیدیم. انحراف از انسانیت و چرخش کامل به سوی حیوانیت.

کالبد حوادث، کشمکش‌ها و جریانات داستان، در ذهن و احساس خواننده آرام آرام تزییق کند، آن چنان که در پایان داستان، خواننده، خود به نویسنده تبدیل شده باشد.

شاید بتوان گفته قصه‌ها و اصولاً ادبیات داستانی، از قدیم‌الایام برای پندآموزی ابداع شده‌اند. سرگذشت دیگران و رخسادهای زندگی آنان، بهترین وسیله برای تصحیح برنامه زندگی ماست.

شاید قصه به عنوان سرگرمی صرف، امری متأخر باشد، قصه‌هایی چون حسین کرد، امیر ارسلان و امثال آن، یک سلسله حوادث است که خواننده را به دنبال خود می‌کشاند و اغلب در پس این جریانات، هدفی جز سرگرم کردن نهفته نیست.

قصه‌ها (ادبیات داستانی) را از جنبهٔ درونمایه و هدف نویسنده می‌توان این گونه تقسیم کرد:

قصه‌های اخلاقی بر مسایلی تأکید دارد که حسن سلوک و کردار افراد را در جامعه با یکدیگر بهبود می‌بخشد. تا از جنگ و

به طور کلی در قصه، رمان، داستان کوتاه... درونمایه، عاملی است که تمامی عناصر را برمی‌گزیند و به آنها شکل می‌دهد. به بیان دیگر در اکثر موارد، درونمایه، هدف هنرمند را تشکیل می‌دهد؛ او برای ارائه این هدف است که طرح کارش را بنیاد می‌نهد و براساس آن، شخصیت‌ها، اعمال، حوادث و جسدالهای روایش را شکل می‌دهد. درونمایه اندیشه مرکزی حاکم بر هر اثری است که نشان دهندهٔ «تعبیر» و جهت جهان‌بینی هنرمند می‌باشد. غالباً نویسندگان، درونمایه را به صورتی پنهان در اثر خود ارائه می‌دهند، زیرا «هرچه درونمایه ظریف‌تر و غیر صریح‌تر ارائه شود تأثیرش بر خواننده بیشتر است».

با خواندن هر اثری، درونمایهٔ آن اندک اندک و متناسب با سیر حوادث، برای خواننده روشن می‌گردد. در اینجا مهارت و نبوغ هنرمند است که باعث می‌شود با نفوذ در ذهن مخاطب خود، به طور غیرمستقیم، بیشترین تأثیر را بر او وارد آورد و بی‌آن که درونمایه را به صورت شعاری، صریح و کم تأثیر، فریاد بزند، آنرا در



متأسفانه، شاید بتوان گفت، سه چهارم انرژي ادبیات جهان، صرف مبارزه با حیوان انسان‌نمای شده و می‌شود، موجودی که در جامعه انسانی می‌زید درحالی‌که اندیشه ندارد و با انسان تنها همشکل است. و این موجود آنگاه که بر جامعه‌ای دست یافته، کرده است آنچه کرده است. و این هموست که زورق انسانیت را بر دریایی از اشک و خون روان کرده است. حکایت - پادشاهی به کشتن بی‌گناهی فرمان داد. گفت ای ملک به موجب خشمی که ترا بر من است، آزار خورد مجوی که این عقوبت بر من به یک نفس به سر آید و بزه آن بر تو جاوید بماند.

دوران بقا چو باد صحرا بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت بنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد در گردن او بماند و بر ما بگذشت ملک را نصیحت او سودمند آمد و از سر خون او برخاست.^۱

پند و اندرز محور اصلی این گونه قصه‌هاست. کلیله و دمنه از کهن‌ترین کتب جهان است که هدف نویسنده آن صرفاً پندآموزی و نصیحت‌گویی بوده است و برای این منظور، از جانوران به عنوان افراد قصه‌هایش سود جست است.

به طور کلی در قصه‌های اخلاقی، نخست داستان و واقعه بیان می‌شود و بعد از آن در پایان نتیجه‌گیری می‌شود. این نتیجه‌گیری گاه به وسیله راوی و گاهی به وسیله یکی از افراد قصه به عمل می‌آید چنانکه پیش از این گفتیم از همان آغاز قصه، به جهت تبلیغات مثبت راوی پیرامون قهرمانان، و تبلیغات منفی برای ضد قهرمانان، شنونده نسبت به این دو قطب قصه، دو نوع احساس متضاد خواهد داشت.

مردم آزاری را حکایت کنند که سنگی بر سر صالحی زد، درویش را مجال انتقام نبود، سنگ را نگاه همی داشت تا زمانی که ملک را بر آن لشکری خشم آمد و در چاه کرد. درویش

اندر آمد و سنگ در سرش کوفت، گفتا تو کیستی و مرا این سنگ چرا زدی؟ گفت من فلانم و این همان سنگی است که در فلان تاریخ بر سر من زدی. گفت چندین روزگاز کجا بودی؟ گفت از جاهت اندیشه همی کردم اکنون که در چاهت دیدم فرصت غنیمت دانستم؛ ناسزایی را که بینی بخت یار عاقلان، تسلیم کردند اختیار چون نداری ناخن درنده تیز باد دان آن به که کم‌گیری ستیز باش تا دستش بیند روزگار پس به کام دوستان مغزش برآر.^۲

از مشهورترین کتب فارسی که قصه‌های اخلاقی دارند، می‌توان به کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه (روضه العقول) و گلستان و بوستان سعدی اشاره کرد. البته هزار و یکشب هرچند که در بسیاری موارد جنبه سرگرمی دارد اما از قصه‌های حکیمانه و آموزنده خالی نیست. کتبی مثل سیاستنامه و قابوسنامه، هرچند که در اصل قصه نیستند، اما در خلال مطالب آنها، قصه‌هایی برای تأکید و تمثیل بیان شده است. در قابوسنامه درباره «در پیشی جستن از سخندانی» در جایی آمده است که «... بزرگان و خردمندان را به سخن دانند، نه سخن را به

مردم، که مردم نهان است زیر سخن خویش، چنانکه به نازی گویند: المرء مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. و سخن بود که بگویند به عبارتی که از شنیدن آن روح تازه گردد و همان سخن به عبارتی توان گفتن که روح تیره گردد. « سپس مؤلف برای بیان ادعای خود این حکایت را می آورد:

حکایت - «چنان شنودم که هارون الرشید خوابی دید بر آن جمله که پنداشتی که همه دندانهای او از دهن بیرون افتاد به یکبار. بامداد معیری را بیاورد و پرسید که تعبیر این خواب چیست؟ معبر گفت: زندگانی امیر دراز باد. همه اقربای تو پیش از تو بمیرند چنانکه کس از تو باز نماند. هارون گفت: این مرد را صد چوب بزنید که بدین دردناکی سخن در روی من بگفت. چون همه اقربای من پیش از من جمله بمیرند پس آنکه من که باشم؟ خوابگزاری دیگر بیاوردند و همین خواب با وی بگفت. خوابگزار گفت: بدین خواب که امیر المومنین دید. دلیل کند که خداوند دراز زندگانی تر بود از همه اقربای خویش. هارون گفت: طریق العقل واحد. تعبیر از آن بیرون نشد، اما عبارت تا عبارت بسیار فرق است. این مرد را صد دینار بدهید.»

باید توجه داشت که قصه‌هایی که در قابوسنامه و سیاستنامه و چهار مقاله نظامی عروضی و نظایر آن آمده هر چند جنبه اخلاقی دارد اما بیشتر هدف نویسنده تعلیم و تربیت در زمینه دانش و امری خاص است. چهار مقاله قصه‌هایش پیرامون تعلیم همان چهار مطلبی است که کتاب بر محور آن تألیف شده است.

قصه‌های تعلیمی

این نوع قصه‌ها که بیشتر مستند می‌باشند، غالباً در فنون مختلف و یاد دادن آن به متعلمین ساخته و نقل شده است:

«جالینوس گفت: مردی را می‌شناسم که از مرکوب سواری خود افتاده و بدنش خرد شده بود و از عوارض حاصله شفا یافت مگر دو انگشت خنصر و بنصرش که مدت‌ها بی‌حس



عرق النساء یا المباگو) «یکی از بزرگان بغداد دردی در ورک داشت. طبیب وی را به علت روشنی ادرار و تسنومندی و سنگینی غذایش (رژیم غذایی) حب مثنان و شاه تره داد ولی دردش زیادتر شد و بیماریش شدت یافت به قسمی که قادر نبود راست قرار گیرد.

پس از آن به وی دستور حفته داد ولی بیمار حالش بدتر شد. آنگاه مرا به کمک طلبید. من وی را با معده پرچندین بار داروی قی آوردم و پس از آن خردل به ناحیه ورکش مالیدم تا آنکه تاول زد. دردش کم و سبک شد تا آنکه قسمت اعظم درد از بین رفت. سپس وی را تنقیه نمودم که بر اثر آن بیمار... بهبود یافت.»^۷

قصه‌های مذهبی

قصه‌های مذهبی به قصه‌هایی می‌گوییم که محور اصلی و اندیشه مرکزی آنها را عقاید دینی و مذهبی تشکیل می‌دهد. این قصه‌ها غالباً از موضوعاتی تاریخی گرفته شده و پیرامون آنها شاخ و برگهای اساطیری و افسانه‌ای ایجاد شده است. رموز حمزه، حمزه نامه یا قصه حمزه از این نوع است. حمزه بن عبدالمطلب عموی رسول اکرم (ص) از شجاعان عرب بوده و دلاوریهای او در جنگها در تاریخ روشن است. اما قصه حمزه که پیرامون شخصیت او ساخته شده، چیزی دیگر است. در این قصه، حمزه مانند قهرمانی اسطوره‌ای و حماسی عمل می‌کند قهرمانی که از زمان و مکان بیرون است. به گمان من مؤلف قصه حمزه، شاهنامه فردوسی را به طرز ناآشایانه مورد تقلید قرار داده است و سرانجام در این تقلید بسیار ناموفق است.

«... امیر (حمزه) نعره زد، گفت: ای پالان دوز تو کیستی؟ پالان دوز... گرد امیر را بدید بدوید و در امیر بجفسید. جهانگیر او را گرفت، برداشت و بگردانید، بر زمین زد و خنجر بکشید. هر چند که حلقش گرفت می‌رانند، ذره‌ای بریده نمی‌شد. هاتف آواز داد که ای حمزه، این خربان را که می‌بینی دجال است.

بودند و نمی‌توانست آنها را به خوبی حرکت دهد. انگشت وسطی مختصر بی‌حسی داشت. اطباء داروهای مختلفی روی انگشتان او می‌گذاردند که نافع نمی‌شد و مرتباً داروهارا عوض می‌کردند. چون آن مرد نزد من آمد، از او پرسیدم، موقعی که به زمین افتادی کدام ناحیه از بدنت به زمین اصابت کرد؟ در جواب گفت: آن نقطه‌ای که به زمین خورد بین دو شانه من بود، من (جالینوس) در تشریح دیده و خوانده بودم عصبی که به طرف این دو انگشت کشیده شده از مهره‌ای واقع بین دو شانه بیرون می‌آید. دانستم که ریشه بی‌حسی انگشتهاش از محلی که آن عصب از نخاع بیرون می‌آید بود و آن هم به نوبه خود از نخاع سرچشمه گرفته است. لذا بعضی داروهای بی‌حسی را که روی انگشتان آدمی می‌گذارند روی محل آن مهره بین دو شانه‌اش گذاردم چند روزی نگذشت که شفا یافت و بی‌حسی انگشتان او از بین رفت...»

ابوبکر محمد زکریای رازی، پزشک و عالم والا مقام ایرانی پاره‌ای از تجربیات پزشکی خود را به صورت قصه‌هایی مستند با ذکر نام و نشان بیماران به صورت رساله‌ای کوچک نوشته است. این قصه‌ها در حقیقت هدف تعلیمی دارد و برای پزشکان جوان نوشته شده است.



این دو قصه در ادب فارسی جایگاه ویژه‌ای دارند و اشارات و تلمیحات فراوانی در شعر فارسی به این دو قصه وجود دارد: حافظ: من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت بنگر که از کجا به کجای می‌فرستمت... روشن است که قصه‌های پیامبران (ع) قصه نیست بلکه تاریخ است در این بخش از آن نظر مورد توجه است که قصه پردازان، پیرامون این وقایع حقیقی مطالبی را به کمک تخیل خود ساخته‌اند و بر اصل افزوده‌اند. لذا آن بخش از این مطالب تاریخی در این مقوله در مد نظر است که با دخالت تخیل و قلم نویسندگان در طول اعصار و قرون، آفریده شده است، همانند قصه حمزه، مستخار نامه و امثال آن.

قصه‌های عاشقانه

این نوع قصه در همه جای جهان طرفداران فراوانی دارد. جوهر لطیف عشق همواره اذهان مردم را تلطیف کرده است. به همین جهت همه اقوام و سلسله‌های عاشقانه فراوانی دارند که غالب آنها به شعر است. و به وسیله گویندگانی زبان آور خوانده می‌شود. رومی و ژولیت، سامسون و دلیله، گل و صنوبر، ویس و رامین، وامق و عذرا، یوسف و زلیخا، ورقه و گلشاه، نیلی و مجنون، سلامان و افسال، فرهاد و شیرین، تریستان و ایزوت، ونوس و آدونیس، کتیر و عزه، بیژن و منیژه، رابعه و بکتاش، بی‌برگ و گراناز و صدها قصه از این نوع وجود دارد که نه تنها جوانان حتی پیران هم با اشتیاق کامل با گوش جان می‌شنوند و لذت می‌برند.

شاعران و قصه‌پردازان به عشق که رسیده‌اند، هر چه در چنجه هنری خود داشته سخاوتمندانه به پای این کیمیای وجود آدمی، ریخته‌اند: در وصف جمال شیرین (حکیم نظامی):

هنوز مرگ این نزدیک نرسیده است. چون این آواز بشنید او را رها کرد، باز بر امیر حمله آورد. امیر المؤمنین کمان بر کشید تیر درشت آورد.

ستون کرده چپ را خم آورد راست غریب از خم جرخ چسبی بخاست تیر از شست برگزشت در چشمش زد. چشم راست او کور کرد. دجال از دست امیر خلاص یافت...^{۱۱}

قصه‌های پیامبران (قصص الانبیاء) که در قرآن مجید به طور اختصار به آنها اشاره شده، بیانگر زندگانی، معجزات و مسایل و مشکلات پیامبران می‌باشند. این قصه‌ها غالباً با اندکی دگرگونی در مذاهب الهی وجود دارند و در نتیجه ریشه آنها یکی است. از این میان قصه سلیمان و ملکه سبا (بلفیس) و یوسف و زلیخا افزون بر مذهبی بودن از درونمایه عاشقانه نیز برخوردار است به ویژه یوسف و زلیخا یکی از دلکش‌ترین قصه‌های عشقی به شمار می‌رود.

بری دختی بری بگذار ماهی به زیر سقنه صاحب کلاهی شب افروزی جو مهتاب جوانی سیه چشمی جو آب زندگانی کشیده قامتی چون نخل سپین دوزنگی بر سر نخش رطب چین به سروراید دندانهای چون نور صدف را آب دندان داده از دور دو شگر چون عقیق آب داده دو گیسو چون کمند تاب داده^{۱۲}

قصه‌های فلسفی

بسیاری از فیلسوفان برای بیان عقاید فلسفی خود دست به قصه سازی زده‌اند.

قصه حَی بن یَاقَظان یکی از این نوع قصه‌هاست که این اصل کلی فلسفی را در نظر دارد که انسان فطرتاً به سوی شناخت خود و آفریننده‌اش کشیده می‌شود در این داستان دلکش نوزادی بدون این که انسانی در کنارش باشد در جزیره‌ای دور افتاده به کمک ماده آهوئی پرورش می‌یابد و در میان جانوران رشد می‌کند و سرانجام بی‌آن که حتی سخن گفتن بداند به شناخت خود و پروردگارش موفق می‌شود.

این قصه را غیر از ابوعلی سینا، ابن طفیل نیز به گونه‌ای دیگر تحریر کرده است.^{۱۳}

در ادبیات داستانی معاصر، اگر کمی دقت کنیم، در می‌یابیم که بسیاری از آثار ادبیات داستانی جنبه فلسفی دارند. بسیاری از آثار کافکا، هرمان هسه و آلبر کامو و جیمز جویس، آثاری فلسفی هستند. با توجه به این که در مقوله رمان و داستان کوتاه جای دارند، اما از نظر درونمایه، فلسفی می‌باشند. در بخش رمان و داستان کوتاه درباره این نوع آثار سخن خواهیم گفت.

قصه‌های عرفانی

ماهیت ادراکات عرفانی (البته اگر این ترکیب درست باشد) چندان روشن نیست. فیلسوفانی چون برتراند راسل، اتحاد عارف و



عالم را کامل‌ترین و والاترین مقامی می‌دانند^{۱۲} که برای بشر قابل حصول است. بیشتر کسانی که کلمه عرفان را می‌شنوند، آنچه در ذهنشان تداعی می‌شود، نوعی ابهام و ابهام است که با احساسات عاطفی مزوج می‌نماید. اما آنان که اندکی بیش از افراد عادی با حالات عرفانی آشنایی دارند، سخن را سل را مقبول می‌یابند، چرا که در نهایت، عرفا آنچه را که بدان دست می‌یابند از مقوله ادراکات می‌دانند و نه توهمات. البته هاله‌های متکافیه که پیرامون مشایخ تنیده شده است، جنبه ابهام و ابهام عرفان و به یاد آوردن اعمال شعبده‌بازان و جوکیان را، قوی‌تر می‌سازد. در حالی که آنچه عارفان عالم بیان می‌کنند، چیزی از مقوله، نوعی ادراک است. این سینا از کسانی است که چون راسل می‌اندیشیده است و در آثار خود سعی دارد مسایل عرفانی را با اتکاء بر مبانی فلسفی اثبات کند. برخی از رسائل او مثل *حی بن یقظان* در حقیقت چیزی جز تجلی عرفان و فلسفه نیست. در قصه *حی بن یقظان* آنچه در درون «حی» قهرمان قصه، می‌گذرد و او را به سوی اصلی می‌کشاند و آن

خارخار طلب سرمنشاء وجود، امری عرفانی است. اما آنچه در بیرون از خود برای این حصول و سفر می‌جوید بر پایه‌های مباحث فلسفی استوار است. و نام حکمت مشرقی از اینجا ناشی شده است. به بیان دیگر عرفان فردگرایی است، حتی در شطحیات: «هم در باب خوف واسطی گوید که: خوف حجابست میان بنده و حق. و خوف، نومیدیست و رجا، طمع. اگر از او بررسی، او را بغیل دانسته‌ای و اگر بدو امیدداری، او را متهم دانسته‌ای»^{۱۳} در همین باره کوتاه، مسأله‌ای فلسفی را از طریق عرفانی ارائه کرده است: خوف و رجا مخلوق است و انعام خدا قدیم.

به سخن باز می‌گردم. گفته شد که ماهیت ادراکات عرفانی، چیزی است که در سایه روشنی‌های و هم آلوده است و هست نیست گونه می‌نماید. بنابراین با صادر کردن قطعنامه و شعار قابل لمس نیست. و از همین جاست که تمثیل و قصه به مدد عارف می‌آید تا آنچه را که می‌بیند لا اقل بشنواند، هر چند که به قبول مولوی قابل دیدن هم هست:

آینه‌ام آینه‌ام، مرد مقالات نیم دیده شود حال من از چشم شود گوش شما. غالباً طرف توجه عارفان افرادی عامی از طبقات فرودست جامعه بوده‌اند و بهترین راه برای تفهیم، قصه‌پردازی و تمثیل ساوژی بوده است. قرآن مجید، این اصل را در تعلیم و تربیت نیکو به کار گرفته است. تدهور جهان، طلوع و افول تمدنها و اقوام به دلکش‌ترین و گویاترین شکل خود در قرآن بیان شده است. هر پیامبری در رابطه با قوم خود داستانیگونه تصویر شده است:

خوش تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران چرا؟ بدان جهت که، اصل روانشناسی در این قسمت اینست که مخاطب قصه، خودش را در جای قهرمانان قرار می‌دهد و در نکت و سعادت آنان شریک می‌شود و اگر شخصیت‌های مثبت قصه افرادی قوی ترسیم

شده باشند در وجود مخاطب و بیننده و شنونده خود حلول می‌کنند و او را بازسازی می‌کنند بر مبنای همین اصل است که در قرن ما به امر قصه و رمان عنایت ویژه‌ای مبذول شده است و بزرگترین متفکرین از طریق قصه اندیشه‌های مترقی خود را به مردم القاء می‌کنند.

قصه و تمثیل عامل ارتباط عارف با غیر اوست که عارف نیست. زیرا آن که خود عارف است با عارف به نوعی دیگر ارتباط برقرار می‌کند.

در همین جا، باید خاطر نشان شود که پیرامون برخی قصه‌های کرامات مشایخ، اندکی بیاریک اندیشی لازم است. صاحب مرصاد العباد در بیان مکاشفات به مسأله خرق عادات اشاره می‌کند و چنین می‌نماید که صورت قضیه را چندان تأیید نمی‌کند:

«... و بیشتر خرق عادات که آن را کرامات گویند درین مقام پدید آید، از اشرف بر خواطر و اطلاع بر مغبیبات و عبور بر آب و آتش و هوا و طی زمین و غیر آن. و این جنس کرامات را اعتباری زیادی نباشد زیرا که اهل دین و غیر



اهل دین را بود. چنانکه خواجه علیه السلام از ابن صائد پرسید: ما تری؟ قال: آری عرشاً علی الماء. فسقال النبی (ص): ذاک عرش بلقیس. و دیگر آنکه جنس این خرق عادات دجال را خواهد بود تا در حدیث آمده است که مرد را بکشد و زنده کند...»^{۱۴}

بیشتر قصه‌هایی که در اسرار التوحید و تذکره الاولیاء آمده از این گونه است. مریدان و شتوندگان ساده دل، خرق در عادت بیرونی را همواره عامل متفاوت بودن و برتر بودن عارف می‌شمرده‌اند. بسا بر این در قصه‌های عرفانی این هاله شگفت‌انگیز کرامت آنچنان قوی است که در بسیاری موارد از معجزات پیامبران اولوالعزم هم پر رنگ‌تر است.

«... وی را حکایت کنند که محمد بن علی حکیم رضی الله عنه، جزوی فرمان داد که اندر جیحون انداز. و مراد دل نداد. اندر خانه نهادم و بیامدم و گفتم: انداختم، گفت: چه دیدی؟ گفتم هیچ چیز ندیدم. گفت نینداخته‌ای باز گردواندر آب انداز باز گشتم و دلم را وسواس آن برهان بگرفت و آن اجزا اندر آب انداختم. آب به دو پاره شد، صدوقی برآمد سر باز، چون آن اجزا اندران افتاد سر فراهم آورد. برآمدم و حکایت کردم گفت: اکنون انداختی. گفتم ای شیخ سر این حدیث چه بود با من گوی. گفت: تصنیفی کرده بودم اندر اصول و تحقیق که فهم، ادراک آن، نمی‌توانست کرد. برادرم خضر از من بخواست و این آب را خداوند تعالی فرمان داده بود تا آن بدو رساند»^{۱۵}

متداول‌ترین و شایع‌ترین کرامات مشایخ که ذکر شده است، اشراف بر ضمایر و خواندن افکار دیگران پیش از گفتن است. و ناب‌ترین این نوع را می‌توان در اسرار التوحید یافت:

«... روزی شیخ (ابوسعید) در نیشابور مجلس می‌گفت و شیخ ابوالقاسم قشیری حاضر بود و هم در آن روز او را دعوی بود به آسیایی در دیه حسین آباد، روستایی دعوی می‌کرد و او گفت آن منست. مقزی در مجلس شیخ می‌خواند: لمن الملك الیوم شیخ ما گفت

با منّت راست است. با استاد امام راست کن کی می‌گوید آسیای حسین آباد از آن منست»^{۱۶}
«خواجه اسماعیل مکرّم گفت که روزی در راهی می‌رفتم در نیشابور، شیخ ابوسعید مرا پیش آمد سلام گفتم، جواب خوش باز داد. من بر عقب وی می‌رفتم و در پای و رکاب او نگاه می‌کردم، به خاطرم بگذشت که کاشکی شیخ مرا دستوری داد تا بوسی بر پای او داده من. در حال شیخ عنان اسب باز کشید تا در وی رسیدم شیخ پای از رکاب بیرون کرد و در پیش من داشت. بوسی بر پای شیخ دادم پس اسب براند و من بر رفتم»^{۱۷}

در حقیقت، مقامات مشایخ، نوعی بیوگرافی است که غالباً سلسله روایات نیز دارد و از نظر خود آنان مستند و حقیقی است. بررسی کامل قصه‌های عرفانی به مجال گسترده نیاز دارد که از حوصله این گفتار بیرون است.

زیرنویسها
۱- جمال میر صادقی: عناصر داستان اشارات شفا. چاپ دوم ۱۳۶۷ ص ۵۱.
۲- گلستان سعدی. باب اول.
۳- همانجا
۴- قایوسنامه، به تصحیح مرحوم دکتر یوسفی، ص ۴۴
۵- همانجا ص ۴۴
۶- ترجمه قصص المرضی- زکریای رازی. دکتر محمود نجم‌آبادی. دانشگاه تهران ۱۳۵۶ ص ۴۸
۷- پیشین ص ۸۶
۸- قصه حمزه. تصحیح آقای دکتر جعفر شمار. ج ۱ ص ۲۳۹
۹- بی برگ و گراناز، از قصه‌های عاشقانه کهن بلوچی است.
۱۰- خسرو شیرین نظامی چاپ وحید ص ۵۰
۱۱- یوحناقمیر: ابن طفیل وحی بن یقظان، ترجمه نگارنده (آماده چاپ)

۱۲- وت. استیلین: عرفان و فلسفه، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. ص ۱
۱۳- شرح شطیحات روزبهان بقلی ص ۲۰۷
۱۴- مرصادالعباد، به تصحیح دکتر محمد امین ریاحی. بنیاد ترجمه و نشر کتاب ص ۳۱۳
۱۵- کشف‌المحجوب، به تصحیح قزوینی. ص ۱۲۹ و ۱۳۰
۱۶- اسرار التوحید، دکتر صفا. ص ۲۲۵
۱۷- پیشین ۱۳۴

